بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 18 دی 1395.

یکی از روایت هایی که به آن استدلال شده است در بحث لزوم احتیاط در شبهات بدویه حدیث تثلیث است. حدیث تثلیث را بعضی ها به وصف متزافر متصف کرده اند. آقای صدر می فرمایند که این حدیث متزافر نیست فقط سه تا سند دارد که یکی از آنها به دو شکل نقل شده است آن را هم دو تا حساب کنیم متزافر حساب نمی شود. یکی روایت جمیل بن صالح هست و یکی روایت عمر بن حنزله است و یکی روایت نعمان بن بشیر هست. ما بعدا در این مورد صحبت می کنیم که سند های این حدیث چگونه است. اینجا فقط این نکته را بگویم که متزافر در اصطلاح به حدیثی می گویند که سه سند داشته باشد. متزافر به معنای حدیثی اطمینانی هست نیست. اصطلاحا حدیثی که سه سند داشته باشد متزافر است. بنا بر اصطلاح هیچ مشکلی به کار بردن تعبیر متزافر نیست. آیا واقعا سند هایش سه تا هست یا بیشتر است بعدا در موردش صحبت می کنیم. مرحوم شهید صدر رحمه الله علیه در ادامه می فرمایند که، ما حالا یکی یکی این روایت ها را از جهت سندی و متنی بررسی کنیم ببینیم چقدر قابل اعتماد است. روایت اولی که ایشان به آن می پردازند روایت جمیل بن صالح است که در روایت جمیل بن صالح وارد شده است

الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ رُشْدُهُ فَاتَّبِعْهُ وَ أَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ غَيُّهُ فَاجْتَنِبْهُ وَ أَمْرٌ اخْتُلِفَ فِيهِ فَرُدَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

ایشان می گویند که این روایت از جهت سندی معتبر نیست. اما از جهت دلالی سه تا اشکال به دلالت این روایت و استدلال به این روایت در ما نحن فیه می کنند. یکی اینکه در این روایت بحث رشد و غیّ مطرح شده است نه حلال و حرام. رشد و غیّ متناسب با مستقلات عقلی هستند. لا اقل احتمال دارد که مراد از رشد و غیّ مستقلات عقلیه باشد. بنابراین این روایت می خواهد بگوید که در جایی که عقل شما نسبت به یک امری به قطع نرسید، با استحصانات و ازواق و غیاثات خودتان حکم را تعیین نکنید و این ربطی به بحث ما ندارد.

اشکال دوم، حالا فرض کردیم که اینجا در مقابل حلال و حرام است. اینجا در مقابل تبیّن لک رشده و تبیّن لک غیره؛ امرٌ اختلف فیه وارد شده است. حالا این قسمت دوم بحث را من بنا بر تقریب آقای حائری نقل می کنم. تقریب آقای حائری قابل دفاع تر است. تقریب آقای هاشمی که نقل کرده است خیلی ظاهر الضعف است. ایشان می فرماید که در صدر روایت بحث بیّن الرّشد و بیّن الغی بودن مطرح است. در ذیل روایت بحث اختلاف مطرح است. امر اختلف فیه مطرح است. بین این دو تا، این دو تا با هم دیگر سازگاری ندارند چون ممکن است یک شیئی با وجودی که مختلفٌ فیه است، بیّن الرشد برای ما باشد. خلافات حضرت امیر بین الرشد است. ولی خب اختلافی است. این روایت سه تا امر را مطرح کرده است یعنی هیچ چیزی نیست که داخل در دو قسم اینها باشد. این قسم ها متباین هستند. در حالی که ما می دانیم که بعضی از امور هست که هم مختلفٌ فیه است و هم برای ما رشد آن بیّن است. این را چگونه حل کنیم؟ یا باید صدر را به ذیل ارجاع دهیم یا ذیل را به صدر ارجاع دهیم. اینکه ذیل را به صدر ارجاع دهیم به این شکل که بگوییم اختلف فیه خصوصیت ندارد. اختلف فیه طریق هست برای اینکه بگوییم مشکوک فیه است. اختلاف در یک مسئله منشأ تردید و شک و عدم تبیّن می شود. مراد این صورت است. بنابراین معنایش این می شود امرٌ بیّن لک رشده امرٌ بیّن لک غیّه و امرٌ مشکوک، مشتبه. این یک جور است. ولی معلوم نیست حتما اینگونه ما مشی کنیم. یک جور دیگر این است که ما بگوییم که این در مقام بیان این است که به اتفاقیات اخذ کنید و اختلافیات را کنار بگذارید. یعنی صدر را با توجه به ذیل معنا کنید. تبیّن لک رشده یعنی اتفاقی است به جهت اتفاق تبیّن لک رشده. تبیّن لک غیّه یعنی به جهت اتفاق تبین لک غیه. این هم اشکال دوم.

اشکال سوم این است، که حالا از همه این مراحل هم گذشتیم. این روایت ادله دالّ بر برائت شرعی حکومت دارد بر این روایت. در جایی که شارع مقدس خودش اجازه داده است آن بیّن الرشد شده است. بنابراین این روایت دالّ هم باشد نمی تواند در مقابل ادلّه برائت شرعیه مقاومت کند و با آنها معارض باشد. این سه تا اشکالی که شهید صدر مطرح فرموده اند. اشکال سوم که الآن نشد مراجعه کنم به نظرم در کلمات قوم هم هست. این اشکال وارد است و درست هم است. این روایت دال هم باشد با ادله برائت معارض نیست محکوم ادله برائت هست. این تام است.

اما دو تا اشکال اول. اشکال اولی که ایشان مطرح کرده اند که رشد و غیّ مراد مستقلات عقلیه است، من نمی فهمم چرا رشد و غیّ یعنی آن چیزی که باعث هدایت و تعالی انسان می شود و آن چیزی که باعث ضلالت و گمراهی انشان می شود. اعم از اینکه کاشف آن عقل باشد یا شرع باشد. رشد و غی یک امر ثبوتی است. یک موقعی شما می گویید که رشد و غی مراد خصوص اصول عقاید است مثلا اموری که در مورد اعتقادات و امثال اینها است، آن یک حرفی تازه آن هم مستقلات عقلی و غیر مستقلات ندارد بفرمایید اصول عقاید. بعد از فروع نمی شود به آن تمسک کرد. آن یک بحث است آن را ممکن است بگویید که رشد و غی مراد امور اعتقادی است نه فردی. تازه آن هم چرا؟ حالا بعد تطبیقات آن را هم خواهیم دید آن تطبیقات هیچ به اصول عقاید ربطی ندارد در فروع و اینها تطبیق شده است. رشد و غی هم خصوصیت ندارد. رشد یعنی آن چیزی که باعث می شود انسان در مسیر قرار گیرد و غی یعنی آن چیزی که انسان را از مسیر از راه به در می کند. غی یعنی گمراهی و رشد یعنی هدایت و در مسیر بودن. هدایت یا به خاطر اینکه عمل به دستورات دین می کند انسان هدایت پیدا می کند حالا کاشف از اینکه چه چیزی رشد است و چه چیزی غی است گاهی اوقات عقل انسان است و گاهی اوقات شرع انسان است. این که اختصاص دهیم که کاشفش عقل باشد وجهی ندارد. خب این اشکال اول.

اما اشکال دوم به نظر می رسد که ظهور تبیّن لک رشده با قید لکَ، در اینکه ملاک روشن شدن هست با امرٌ اختلف فیه این ظهور صدر در خصوصیت داشتن رشد خیلی قوی تر از ظهور ذیل است و خیلی طبیعی است که ما با صدر ذیل را تفسیر کنیم. بله یک نکته ای وجود دارد که شهید صدر آن نکته را در کلامشان نیاورده اند. آن این است که در بعضی از روایات لک ندارد نقل های این روایت که من در مورد آن صحبت می کنم. اگر لکَ نداشته باشد، امرٌ تبیّن لک رشده نه برای تو، برای نوع و عموم مردم به خاطر اتفاقی بودن. یا امرٌ تبیّن لک غیّه نه برای تو. اگر لک نداشته باشد با اختلف فیه می شود تبین را معنا کرد. تبین ابتدائا به معنای لکَ است ولی وقتی لکَ نداشته باشد به قرینه ذیل می شود تبیّن را معنا کرد تبیّن.....40/11

در مقابل مختلفٌ فیه که، آن چیزی که به دلیل اتفاق روشن است و آشکار است و اختلافی در آن نیست و واضح است. آن باشد بله، ولی اگر آن ذیل نباشد لکَ داشته باشیم ظهور قوی صدر باعث می شود که ما اختلف فیه را از باب مثال بگیریم. بگوییم که موضوعیت ندارد اختلاف و طریق است برای عدم تبیّن لک. بگذریم از آن مبنایی که مرحوم آقای حکیم دارند که صدر قرینه تصرف در ذیل می شود که ما آن را قبول نداریم منهای آن مبنا، ذاتا اینجا اگر لکَ داشته باشد قضیه ظهور صدر در خصوصیت داشتن تبیّن نسبت به ظهور ذیل خیلی قوی تر است در ذیل باید تصرف کرد. حالا اصل این بحث عرض کردم یک مقداری وابسته است به اینکه این لکَ باشد یا نباشد. به این تناسب بهتر است که ما تعبیراتی که الأمور ثلاثه را همین جا بحث نقلیات مختلف این حدیث را عرض کنم و آن بحثی که شهید صدر هم مطرح می کند که این روایت فقط سه نقل دارد و اینها هم روشن است. حدیث تثلیث دو طایفه روایات دارد و روایاتش هم خیلی زیاد است خیلی بیشتر از آن است که آقای صدر فرموده اند. یک طایفه، طایفه ای است که الامور ثلاثه در آن هست یا الاشیاء ثلاثه در آن هست. کلمه ثلاثه در آن هست. یک طایفه دیگر هست که ثلاثه در آن نیست ولی سه قسم در آن هست. طایفه ای که در آن الأمور ثلاثه هست یکی مقبوله عمر بن حنزله است. در مقبوله عمر بن حنزله دو تا تثیلث دارد. یک تثلیثش ثلاثه دارد و یکی از آنها ندارد. این است که در هر دو قسم ما مقبوله عمر بن حنزله را نقل می کنیم. خب متن مقبوله این است:

الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ رُشْدُهُ فَاتَّبِعْهُ وَ أَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ غَيُّهُ فَاجْتَنِبْهُ وَ أَمْرٌ اخْتُلِفَ فِيهِ فَرُدَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

در بعضی از نقل ها من ندارد.

فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ

در فقیه حکمنا هم ادامه دارد

لَا رَيْبَ فِيهِ

خب آنها مقدمه بحث است. اما آن که مورد بحث ما هست

وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بَيِّنٌ رُشْدُهُ فَيُتَّبَعُ وَ أَمْرٌ بَيِّنٌ غَيُّهُ فَيُجْتَنَبُ وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَلَالٌ بَيِّنٌ وَ حَرَامٌ بَيِّنٌ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ

کافی جلد 1 صفحه 67 حدیث 10. فقیه جلد 3 صفحه 10 حدیث 3233. تهذیب جلد 6 صفحه 301 حدیث 845 پنجاه و دو باب. در مصادر دیگر هم این روایت زیاد وارد شده است که من آدرس آن مصادر را نمی دهم. احتجاج را هم اضافه کنید. احتجاج جلد 2 صفحه 107. ولی روایت بالأخره باین مصادر ثلاثه بر می گردد. این یک روایت.

روایت دوم همین روایت جمیل بن صالح است که مرحوم آقای صدر دارند.

رَوَى عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَحْوَلِ صَاحِبِ الطَّاقِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ

بعد روایت می آید تا اینجا

علی نبینا و آله و علیه السلام

قَامَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تُحَدِّثُوا بِالْحِكْمَةِ الْجُهَّالَ فَتَظْلِمُوهَا وَ لَا تَمْنَعُوهَا أَهْلَهَا فَتَظْلِمُوهُمْ وَ لَا تُعِينُوا الظَّالِمَ عَلَى ظُلْمِهِ فَيَبْطُلَ فَضْلُكُمْ الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ رُشْدُهُ فَاتَّبِعْهُ وَ أَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ غَيُّهُ فَاجْتَنِبْهُ وَ أَمْرٌ اخْتُلِفَ فِيهِ فَرُدَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

این روایت در فقیه جلد 4 صفحه 400 حدیث 5858 به این شکل نقل شده است. در امالی صدوق، مجلس پنجاه حدیث 11.

حدثنا علی بن عبد الله الوراع قال حدثنا سعد بن عبد الله عن ابراهیم بن مهزیار عن أخیه علی عن الحسین بن سعید

در معانی الاخبار صفحه 197 حدیث 2 هم این روایت با همین سند وارد شده است فقط اینجا قبل از ابراهیم بن مهزیار یک ابراهیم بن معروف اضافه شده است. این زائد است. ابراهیم بن مهزیار تحریف شده است به ابراهیم بن معروف و جمع بین نسخه بدل و نسخه محرّفه و صحیحه است که خب مکرر ما عرض کردیم یکی از باب های گسترده در باب تحریفات همین بحث جمع بین نسخه محرّف و نسخه صحیح است. به عنوان نسخه بدل در حاشیه نوشته می شده است و داخل متن می شده است. خب این از این روایت. یک ابهامی در این روایت هست آن این است که الأمور ثلاثه، آیا کلام امام صادق هست که امام صادق بعد از اینکه آن تعبیر را از پیغمبر نقل کردند، امام صادق این تعبیر را ادامه دادند یا کلام پیغمبر هست. بنابراین اینجا دو احتمال هست یکی اینکه ادامه کلام پیغمبر باشد و یکی اینکه جدا از او باشد و کلام امام صادق علیه السلام باشد. اینکه کلام پیغمبر باشد از عبارت تحف العقول صفحه 27 استفاده می شود. این را در قسمتی که کلمات پیغمبر را ذکر می کند آورده است. همچنین در روضه الواعظین جلد 2 صفحه 466 هم این را آورده است با قال رسول الله.

معذرت می خواهم از انّ عیسی بن مریم مورد سؤال هست. یعنی این جمله عیسی بن مریم را پیغمبر نقل کرده است یا امام صادق نقل کرده است. کلام حضرت عیسی را پیغمبر مستقیم نقل کرده اند یا امام صادق علیه السلام؟ در تحف العقول این را از پیغمبر به عیسی نسبت داده است همچنین در روضه الواعظین از پیغمبر هست و همچنین در بحار جلد 2 صفحه 66 حدیث 7 از پیغمبر نقل کرده است. ولی در دو جای دیگر که یک جای آن از امالی نقل کرده است جای اول و جای دوم از معانی الاخبار نقل کرده است پیغمبر را در سند نیاورده است. به امام صادق علیه السلام نسبت داده است. در بحار جلد 14 صفحه 286 حدیث 7 و جلد 75 صفحه 307 حدیث 7 هم این را از پیغمبر نقل نکرده است از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. ظاهر عبارت سرائر هم همین است. سرائر جلد 3 صفحه 624 این روایت را از فقیه گرفته است. در قسم ما استطرفناه و من کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت را آورده است. عبارت را این شکلی نقل کرده است

وَ كَانَ الصَّادِقُ ع يَقُولُ الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ

بقیه روایت را آورده است. بعد گفته است

و من رسول الله ص انه ذکر شرار الناس

این ذکر شرار الناس قطعه ای از همین روایت مورد بحث ما است. بعد از آن عبارت این است

ثمّ قال علیه السلام

با ثم و قال و علیه السلام این که جدا کرده است، انّ عیسی بن مریم آورده است. این جدا کردن یعنی چه. ثمّ قال در نسخه های موجود فقیه ما نیست. اینکه جدا کرده است ظاهرا می خواهد بگوید که این روایت، روایت امام صادق هست. ولی این روایت احتمال درست همان احتمال اول است که مال امام صادق علیه السلام نیست. یعنی امام صادق علیه السلام آن را از پیغمبر نقل می کنند. حالا نقل می کنیم که این روایت در مصادر عامه هم مکرر از پیغمبر نقل شده است. عمده قضیه نکته دیگری هست که بعد در نقل سوم روایت عرض می کنم. نکته دیگری هست که باید آن هم مد نظر باشد.

خب این دو تا نقل. نقل سوم نقل محمد بن کعب القرظی عن ابن عباس عن النبی ص است. این نقل با این تعبیر هست.

محمد بن کعب القرظی عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال انما الأمور ثلاثه امرٌ تبیّن لک رشده و اتبعه و امرٌ تبیّن لک غیّه و اجتنبه و امرٌ اختلف فیه فکله الی عالمه

در جامع بیان العلم، تبعه دار الکتب صفحه 277 وارد شده است. این جا در معجم الکبیر طبرانی این روایت را که نقل می کند این را به عیسی بن مریم نسبت می دهد. در معجم الکبیر طبرانی جلد 10 صفحه 318، آن هم به همان محمد بن کعب قرظی عن ابن عباس عن النبی (ص)، انّ عیسی بن مریم قال انما الأمور ثلاثه امرٌ یتبیّن لک رشده فاتّبعه و امرٌ یتبیّن لک غیّه و اجتنبه و امر اختلف فیه فردّه الی عالمه. من احتمال زیاد می دهم که این اختلاف در مورد این است که این روایت را چگونه معنا کنیم. همان بحثی که ما داشتیم که آیا این ادامه کلام پیغمبر است یا امام صادق مستقیم فرموده است عین همین اینجا هم باز می آید. که پیغمبر که کلام حضرت عیسی را دارند نقل می کنند، این انّما الأمور ثلاثه ادامه کلام حضرت عیسی است که پیغمبر دارند نقل می کنند یا خود پیغمبر این عبارت را اضافه کرده اند به کلام حضرت عیسی؟ این در تاریخ مدینه دمشق جلد 47 صفحه 458 با اسناد از محمد بن کعب عن ابن عباس نقل می کند، «قال قال رسول الله ص انّ عیسی بن مریم قام فی بنی اسرائیل قال یا معشر الحواریین لا تحدّثوا بالحکمه غیر اهلها و تظلموها و لا تمنعوها اهلها و تظلموهم و الأمور ثلاثه»**،** این الأمور ثلاثه ادامه کلام حضرت عیسی است یا کلام پیغمبر است؟ خب یک ابهامی دارد. «امرٌ تبیّن رشده» دیگر لک و لکم ندارد اینجا. «فاتبعوه و امرٌ تبیّن لک غیّه فاجتنبوه و امرٌ اختلف علیکم فیه فردّوا علمه الی الله عزّ و جلّ». این نقل از ابن عساکر در بدایه و نهایه ابن کثیر جلد 2 صفحه 107 و قصص الانبیاء جلد 2 صفحه 446 هست. در متن متبوعه تاریخ مدینه دمشق یک مقداری فرق دارد. امرٌ بینٌ رشده هست و امرٌ تبیّن لکم غیّه هست. اولی اش به جای تبیّن، بیّنٌ دارد و لکم ندارد و دومی اش تبیّن هست و لکم هم دارد. این ولی نقلی که من نقل کردم نقلی بود که ابن کثیر از ابن عساکر نقل می کند. من حدس می زنم که این تفاوتی که بعضی ها این را به پیغمبر نسبت می دهند و بعضی ها آن را حدیث حضرت عیسی می دانند که پیغمبر آن را نقل کرده است ناشی از این اختلاف برداشت است. ولی در حلیه الاولیاء ابو نعیم اصفهانی تصریح می کند که این جزو کلام حضرت عیسی است. ولی آن هم احتمال دارد که برداشت باشد یعنی خیلی نمی شود به بعضی از این چیزها اعتماد کرد. بگوییم که حتما کلام حضرت عیسی است. البته من این مطلب را قبول دارم که ظاهرش این است که ادامه کلام حضرت عیسی است. اینکه بخواهیم آن را جدا کنیم و کلام پیغمبر بدانیم خلاف ظاهر است.

سؤال:

پاسخ: آن را دو تا مطلب حضرت عیسی فرموده اند معلوم نیست. پیغمبر هم گفته باشد باید ارتباط داشته باشد آن که مهم نیست. چه پیغمبر فرموده باشد، اتفاقا پیغمبر فرموده باشد مهم تر است که حتما باید متفرع باشد. چرا پیغمبر یک کلام دارند حضرت عیسی را نقل می کنند ادامه اش این کلام را فرموده اند و اینها.

سؤال:

پاسخ: نه هر دو اش نقل محمد بن کعب القرظی از ابن عباس است.

سؤال:

پاسخ: حالا می گویم اجازه دهید

در حلیه الاولیاء جلد 3 صفحه 219 اینجوری عبارت نقل شده است که

«ان عیسی بن مریم قام فی بنی اسرائیل خطیبا فقال یا بنی اسرائیل لا تتکلموا بالحکمه عند الجهّال»

بعد آن قطعه را نقل می کند

یا بنی اسرائیل الأمور ثلاثه

یا بنی اسرائیل هم صدر این تکه اضافه دارد.

الأمور ثلاثه امرٌ تبیّن رشده فاتبعوه و امرٌ تبیّن لک غیّه فاجتنبوه و امرٌ اختلف فیه فردّوه الی الله تعالی

بعد می گوید

لفظٌ عن بصیر و رواه عن محمد بن کعب عیسی بن میمون نحوه و هذا الحدیث لا یحفظ بهذا السیاق عن النبی ص الّا من حدیث محمد بن کعب عن ابن عباس

در مصادر زیادی این را باز به حضرت عیسی نسبت داده اند من جمله بیان و تبیین .....34/29

جلد 2 صفحه 25 که همه اینها مصادر خیلی قدیمی است. ادب الدنیا و الدین ماوردی صفحه 156. قوت القلوب ابو طالب مکّی جلد 1 صفحه 148 و غیر این کتاب ها که بعضی از تعبیراتش هم با هم دیگر فرق دارد. من این اختلاف این فرع را اینجا نیاوردم. این هم یک نقل.

در اعلام الدین دیلمی، اعلام الدین بود و ظاهرا اعلام الدین اما در هر دو کتاب دیلمی. دیلمی یک اعلام الدین دارد و یک کتاب دیگر دارد بنام ارشاد القلوب. این را از ابی حریره نقل کرده است این روایت را. به نظرم در هر دو اینها یعنی در ارشاد القلوب و اعلام الدین، در هر دو اینها این را از ابو حریره نقل کرده است. در اعلام الدین هست در ارشاد القلوب هم هست. من داشتم می گشتم ببینم در مصادر عامه این را از ابی حریره نقل کرده اند یا نکرده اند این را داشته باشید اگر در مصادر عامه نباشد نقل از ابو حریره را ما به اعلام الدین و ارشاد القلوب نسبت می دهیم. خیلی اعلام الدین و ارشاد القلوب در نقلیات قابل اعتماد نیست. اگر چیز باشد احتمالا اشتباه کرده است و به حافظه اعتماد کرده است. چون راوی معروف عامه ابی حریره است این اشتباه در او رخ داده است.

سؤال: یعنی اینکه از ابو حریره نقل شده باشد اشتباه است؟

پاسخ: اگر در منابع عامه نباشد. من هنوز یک مقداری فی الجمله جستجو کردم پیدا نکردم. صبر کنید جستجو کردنم تمام شود این روایت ابو حریره را، عجالتا من از اعلام الدین و ارشاد القلوب نقل می کنم. اما این روایت یک سری نقل های مرسل هم دارد و یک سری نقل هایی از بعضی از غیر معصومین هم دارد اما نقل مرسل او یکی در تحف العقول هست صفحه 27، من کلامه صلی الله علیه و آله وسلم، که شبیه حدیث همان جمیل بن صالح است. در تحف العقول صفحه 210 این را جزو کلمات حضرت امیر ذکر کرده است.

فی قصار هذه المعانی روی عنه علیه السلام فی قصار هذه المعانی

در کلمات قصار حضرت امیر المؤمنین این عبارت را دارد.

قال علیه السلام الأمور ثلاثه امرٌ بان لک رشده فاتّعبه و امرٌ بان لک غیّه فاجتنبه و امرٌ اشکل علیک فردده الی عالمه

حالا من بر می گردم در مورد متن هایش یک صحبتی دارم. ما در واقع دو سه تا اختلاف عمده در این روایت هست. بعضی تفاوت ها هست بان، بیّنٌ، تبیّن، آنها تفاوت های جدی نیت ولی یکی لک یا لکم دارد یا ندارد در بعضی از نقل هایش لک دارد یا لکم دارد و بعضی هایش ندارد. بعضی هایش لکَ است و بعضی هایش لکم است و بعضی هایش هیچ کدام اصلا ندارد. این سه نقل با هم دیگر فرق دارد. بان لک رشده، یعنی ملاک تبیّن نزد تو است. بان لکم اجمال دارد. که آیا این به نحو انحلالی است یعنی تک تکتان یا برای کلّ افراد وقتی روشن باشد. هیچ کدام هم نداشته باشد باز همان اجمال دارد که آیا مراد تبیّن تک تکتان یا کلا باید تبیّن داشته باشد؟ این سه تا اختلاف اینکه لکَ لکم و بدون این در نحوه فهم عبارت فرق دارد. در ذیل روایت هم امرٌ اختلف فیه هست بعضی ها اشکل علیک دارد. تعبیراتی که دارد بعضی جاها امرٌ مشکل دارد در مقوله عمر بن حنزله مشکل دارد. در اختلف فیه بعضی ها دارد. بعضی جاها هم، در ارشاد القلوب هم اشتبه است و امثال اینها. بعضی جاها اختلف علیکم فیه دارد. این هم دو تا اختلاف که همان بحثی که آقای صدر اینجا مطرح کرده اند که آیا اینجا در مقام بحث اختلاف هست یا نیست این تفاوت نقل در این جهت هم مؤثر است. یک چیز دیگری اختلاف دیگری در این نقل ها هست که آن خیلی شاید تفاوت جدی نداشته باشد آن این است که در مقبوله عمر بن حنزله هست امرٌ مشکلٌ یردّ الی الله و الی رسوله. در روایت جمیل بن صالح هست فردّه الی الله عزّ و جل. در بعضی از این نقل هایی که ما داریم فردّه الی عالمه است. یا فکله الی عالمه است. این اشکل و اختلف در نزهه الناظر جمع بین اینها کرده است. امرٌ اختلف علیک و اشکل. علیک هم دارد. اختلف علیک و اشکل فکله الی عالمه. خب این تفاوت های نقلی وجود دارد. در نزهه الناظر صفحه 23 می گوید انّما الأمور ثلاثه امرٌ استبان لک رشده و اتبعه و امرّ تبیّن لک غیّه فاجتنبه و امرٌ اختلف علیک و اشکل فکله الی عالمه. در مجموعه ورّام جلد 2 صفحه 239 با تعبیر قیلَ، که این قیل آیا عبارت معصومین است و اینها عبارت ابهام آمیزی است. الأمور ثلاثه امرٌ تبیّن لک رشده فاتبعوه و امرٌ تبیّن لک غیّه فاجتنبوه و امرٌ اختلف فیه فردّوه الی الله. از غیر معصومین هم این نقل شده است. یکی از عمر بن عبد العزیز نقل شده است. الأمور ثلاثه امرٌ استبان رشده فاتبعه و امرٌ استبان زرّه، به جای رشده زرّه هست، فاجتنبه و امرٌ اشکل امره علیه فردّه الی الله. ابن فرید جلد 5 صفحه 182. فی الشهب اللامعه صفحه 153، استبان زرّه، استبان ضدّه دارد. خب ضدّه دارد ممکن است ضدّ رشد یعنی غی. و امرٌ اشکل امره علیه نیست، امرٌ اشکل دارد. در بدائع السلک هم جلد 1 صفحه 317 این نقل شده است. به عمر بن عبد العزیز نسبت داده شده است شبیه همین شهب اللامع. یک نقل دیگری این روایت هست من این تکه را تمام کنم، به سری نسبت داده شده است از سران صوفیه. قال السری الأمور ثلاثه امرٌ بان لک رشده فاتبعه و امر بان لک غیّه فاجتنبه و امرٌ أشکل علیک فقب عنه و کله الی الله تعالی و الیکن الله دلیلک و اجعل فقرک الیه تستغنی به ان من سواه. تاریخ مدینه دمشق جلد 20 صفحه 181. خب این اصل روایت را گرفته است به روایت نسبت نداده است روایت را گرفته است آن ردّ الی الله را توضیح داده است. فقب عنه و کله الی الله اینها در واقع تصویر های یک نوع صوفیانه هست ردّ الی الله که به چه معنایی هست و اینها. خب این یک نقل از این روایت که تا اینجا چهار تا سند از این روایت نقل شده است. نقل های دیگر این روایت نقل هایی هست که مشتمل بر مفاد تثلیث هست. نکته ای که فردا می خواهم قبل از اینکه آنهایی که لفظ ثلاثه ندارد مفاد ثلاثه دارد آن را نقل کنم یک جمع بندی از این نقل ها کنم که انشاءالله فردا در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد